

خون آشام اروپایی:

روانکاوی کاربردی و افسانه کاربردی

ریچارد ام. گتلیب

انستیتو روانکاوی نیویورک

اگرچه بسیاری از پژوهشگران به طور متقاعدکننده‌ای استدلال کرده‌اند که استفاده از شیوه‌های روان‌شناختی می‌تواند به فهم فرهنگ عامه^۱ کمک کند (جونز^۲ 1971، روهایم^۳ 1952، بتلهایم^۴ 1976، دوندس^۵ 1987 و 1989)، این واقعیت که مطالعه پدیده‌های فرهنگ عامه می‌تواند به فهم بهتر بیماران روانکاوی و روان‌شناسی فردی در کل کمک کند کمتر آشنا به نظر می‌رسد اگرچه ایده جدیدی نیست.

با این حال یک لحظه تأمل نشان می‌دهد که استفاده از مطالعه فرهنگ عامه جهت روشن کردن ذهن اشخاص ابداً جدید نیست، اگرچه همواره چنین تشخیصی داده نمی‌شود. این ابزار قدرتمند برای اولین بار توسط فروید در طول خودکاوی‌اش در 1897 استفاده شد (ماسون^۶ 1985؛ آنزیو^۷ 1986 را ببینید)، هنگامی که او برای اولین بار متوجه شد که اسطوره باستانی ادیپ^۸ تا اندازه‌ای توسط تجربیات جهانی رخ داده در دوران رشد کودکی تعیین شده است، و این که فهم اسطوره می‌تواند به او در درک بهتر افراد کمک کند. بنابراین، عقده ادیپ مشهور اولین مثال از شیوه کاربست فرهنگ عامه در روانکاوی بود. فروید یکی از جنبه‌های مهم جاذبه جهانی اسطوره و یکی از جنبه‌های مهم و جهانی تجارب کودکی را در یک مرحله ساده فهمید.

در آنچه در ادامه می‌آید، من به طور مشابهی به یک افسانه آشنا، افسانه خون‌آشام اروپایی^۹، از همان چشم‌انداز دوگانه خواهم پرداخت؛ یعنی دو پرسش مکمل را مطرح می‌کنم و تا حدی به آنها پاسخ خواهم داد:

1) از مطالعه افسانه خون‌آشام در مورد روان‌شناسی فردی چه چیزی می‌توانیم بیاموزیم؟ و

2) چگونه مطالعه روان‌شناسی فردی می‌تواند در درک بهتر این افسانه به ما کمک کند؟

افسانه خون‌آشام و برخی کاربردها برای روان‌شناسی

¹ Folklore

² Jones

³ Roheim

⁴ Bettelheim

⁵ Dundes

⁶ Masson

⁷ Anzieu

⁸ Oedipus

⁹ The European Vampire

افسانه‌ها

اسطوره‌شناسی^{۱۰} مرتبط با خون‌آشام‌ها از قرون وسطی یا حتی زودتر در اروپا وجود داشته است. تأکید بر جنبه‌های ویژه تعاریف این مخلوقات افسانه‌ای موجب شده که خون‌آشام در افسانه‌های قومی تاریخچه ثبت شده‌ای داشته باشد (مک کولی^{۱۱} 1964: 440). با این حال معمولاً متخصصان فرهنگ عامه غربی (باربر^{۱۲} 1988) باورهای خون‌آشام و فعالیت‌های ضد خون‌آشام متعلق به دوره تاریخ اروپا از قرون وسطی تا زمان حاضر را مطالعه می‌کنند. در میان این پژوهشگران، برخی تغییر ناگهانی در ماهیت فرهنگ عامه خون‌آشام را در جایی می‌بینند که از تنها یک محصول فرهنگ عامه خارج شده، و پس از انتشار کتاب دراکولای برام استوکر^{۱۳}، با یک تغییر مهم و عامدانه به محصولی در صنعت سرگرمی قرن بیستم تبدیل شد.

هر چیزی را که به عنوان منشأ داستان‌های خون‌آشام، باورها و شیوه‌های ضد خون‌آشام بپذیریم، اما [به‌هرحال] کمتر شکی وجود دارد که این افسانه امروزه از محبوبیت گسترده‌ای برخوردار است. برخی از سرگرمی‌های خون‌آشام ما گونه‌های تداوم‌یافته قصه شگفت‌انگیز استوکر هستند. در 1933 فیلم دراکولا که در آن بلا لوگوسی^{۱۴} نقش خون‌آشام را بازی می‌کرد، به یک فیلم کلاسیک ژانر وحشت تبدیل شده است. یک تاریخ اولیه مهم در فیلم‌سازی، خون‌آشام مورتائو^{۱۵} (1922) ساخته ویلهلم فردریش^{۱۶} است، یک فیلم صامت که به طور گزنده‌ای بر جنبه‌ای از افسانه خون‌آشام تأکید دارد که من معتقدم از اهمیت بالینی زیادی برخوردار است - مالیخولیای^{۱۷} شدید هیولای طرد شده، ویژگی ای که بعداً درباره‌اش در زمینه بالینی بحث خواهیم کرد. فیلم‌های خون‌آشام همچنان به کرات ساخته می‌شوند، اگرچه تنها تعداد کمی از آنها تقریباً داستان استوکر را بازگویی می‌کنند (مثل کاپولا^{۱۸} 1992).

رمان‌های خون‌آشام امروزه مخاطبان بسیاری دارند. رغبت به داستان‌های خون‌آشام برای مثال در محبوبیت فراوان سه‌گانه خون‌آشام آن رایس^{۱۹} (مصاحبه با یک خون‌آشام، لستات خون‌آشام و ملکه جهنم) دیده می‌شود.

هر کودک خردسالی که مقداری با تلویزیون مواجه شده است با شخصیت «خیابان کنجد»^{۲۰} به نام «کانت کانت»^{۲۱} آشنا است. کانت، عروسکی با دندان‌های نیش نوک‌تیز بزرگ و صورت ارغوانی رنگ (در نگاه من خاکستری‌رنگ)، علاقه‌مند به

¹⁰ Mythology

¹¹ McCully

¹² Barber

¹³ Bram Stoker's Dracula

¹⁴ Bela Lugosi

¹⁵ Murnau's Nosferatu

¹⁶ Wilhelm Friedrich

¹⁷ Melancholy

¹⁸ Coppola

¹⁹ Anne Rice

²⁰ Sesame Street

²¹ Count Count

آواز و رقص، شیفته خفاش‌ها، با پوششی از شنلی تیره‌رنگ، و دارای اجبارهای روان‌شناختی^{۲۲} عجیب (همسو با خون‌آشام‌های فرهنگ عامه) است. او مجبور است که هر چیزی را که متوجه‌شان می‌شود بشمرد (یک، دو، سه ...)، مثل روزنامه یا سیب‌زمینی.

علاوه بر این داده‌های معاصر، مطالعات فرهنگ عامه می‌تواند با دقت بالایی درباره خون‌آشام‌های اروپایی گذشته به ما اطلاعات دهد. بحث من بر افسانه خون‌آشام غالباً بر خلاصه داده‌های فرهنگ قومی خون‌آشام باربر (1988) و بر پژوهش‌های ریموند مکنالی^{۲۳} و رادو فلورسکو^{۲۴} (1972) متکی است. کتاب باربر مطالعات ثبت شده وسیع و دقیقی از شکل‌های گوناگون این افسانه در اروپا در حدود چند صدسال گذشته است. او جزئیاتی را از سوابق مکتوب مراحل خون‌آشام‌های تاریخی جمع‌آوری کرده که از این باور روستاییان حمایت می‌کرد که بدن خون‌آشام‌ها در گورهایشان مطابق انتظار دچار زوال یا تغییر شکل نمی‌شوند. باربر بیان می‌کند که شرط اصلی خون‌آشام بودن، وابسته به شاخص مرضی سالم ماندن مشهود بدن خون‌آشام (جسد) - پس از نیش قبر - و عدم زوال و تغییر شکل بدن است. بدین ترتیب، باربر این واقعیت بسیار مهم اما نادیده گرفته شده را برجسته می‌کند که سالم ماندن جسمانی از زوال و تغییر شکل، اگر تنها ویژگی اصلی نباشد یکی از ویژگی‌های اصلی افسانه خون‌آشام است. علاقه‌مندی باربر، متفاوت از من، ارائه توضیحات علمی طبیعی برای «نشانه^{۲۵}» خون‌آشام بود. با استفاده از دانشش از آسیب‌شناسی پزشکی قانونی مدرن، او قادر به تشریح این بود که یافته‌های گزارش شده از خون‌آشام، در حالات مختلف از سالم ماندن جسمانی، می‌تواند به‌عنوان رخدادی طبیعی فهمیده شود (نه به‌عنوان رخدادی فراطبیعی).

از دیدگاه روانکاوی افسانه خون‌آشام، در هر یک از شکل‌های فرهنگ عامه و داستانی متعدّدش، می‌تواند به‌عنوان یک مصالحه روانی^{۲۶} شکل‌گرفته دیده شود. چنین نگاهی روانکاوان را وادار می‌کند که انتظار داشته باشند در این ساختار انگارشی^{۲۷} سهمی از تمام سطوح رشد روانی جنسی فردی و در تمام ساختارهای روانی (نهاد^{۲۸}، من^{۲۹}، فرامن^{۳۰}) بیابند. به طور مشخص، خون‌آشام‌های مدرن صنعت سرگرمی غالباً در جنبه‌های دگر جنس خواهانه ادیپال نره این^{۳۱} در فعالیت‌هایشان مؤکد می‌شوند. دراکولاهای سینمایی بلا لوگوسی (قهوه‌ای شدن^{۳۲} 1931) و فرانک لانگلا^{۳۳} (1979) خوش‌تیپ، فرهیخته و اشراف اغواگری هستند که قربانیان زن را در تخت و اتاق‌خوابشان ملاقات می‌کنند. و اگرچه مکس

²² Psychological Compulsion

²³ Raymond McNally

²⁴ Radu Florescu

²⁵ Stigmata

²⁶ Mental Compromise

²⁷ Fantasy-Structure

²⁸ Id

²⁹ Ego

³⁰ Superego

³¹ Heterosexual Phallic-Oedipal

³² Browning

³³ Frank Langella

شرک (مورنائو 1922) یک دراکولای زشت و عجیب و غریب را ترسیم می‌کند، اما این خون‌آشام نیز شب را با قهرمان فیلم می‌گذراند.

با این حال، و با وجود این ویژگی‌ها، از دید من توجه روانکاوانه کافی به افسانه خون‌آشام از منظر سازمان‌دهی کشمکش‌ها و تعارضات پیشاتناسلی^{۳۴}، به‌ویژه آنهایی که تعارضات «تغذیه‌ای»^{۳۵} نامیده می‌شوند نشده است. چرا که من بر این واقعیت تأکید خواهم کرد که تمام افسانه‌های خون‌آشام/از گور برخاسته^{۳۶}، صرف‌نظر از این که چقدر ممکن است در جزئیات و مشخصه‌هایشان تفاوت داشته باشند، به طور مرکزی به واکنش‌های روانی به ازدست‌دادن ایزه^{۳۷} مربوط می‌شوند. بدون مرگ نه خون‌آشام و نه هر نوع دیگر از گور برخاسته‌ای وجود ندارد. افسانه خون‌آشام داستانی درباره رابطه با افراد مرده است.

به جز چند استثنا، خون‌آشام‌های فرهنگ عامه افراد اخیراً مرده بودند. آنها همچنین اغلب افرادی بودند که «قبل از زمانشان» به طور ناگهانی و غیرمنتظره یا در طول دوره کوتاهی از بیماری مرده بودند. بر اساس این واقعیت خون‌آشام‌های فرهنگ عامه می‌توان به‌سادگی نتیجه گرفت که اغلب انگارش‌های خون‌آشام در نتیجه ازدست‌دادن ناگهانی ایزه و غم یا سوگواری حاد برخی از بازماندگان ایجاد شده است. افسانه خون‌آشام به فرد داغ‌دیده اجازه می‌دهد که رابطه‌اش با شخص ازدست‌رفته را ادامه دهد (جونز 1971:99). این جنبه از افسانه با وضوح خاصی در گزارش بالینی روانکاوی من آمده است (در ادامه). همان‌طور که من شرح خواهم داد، در کارم با روان‌کاونده‌ام^{۳۸} در درجه اول، تجربه سوگ انتقالی^{۳۹} اش (تجربه ازدست‌دادن روان‌کاو) بود که او به طور برجسته‌ای، اگرچه ناخودآگاه، با انگارش‌های خون‌آشامی به آن واکنش نشان داد. برای مثال، او در واکنش به قطع درمان در آخر هفته، به خون به‌عنوان غذا فکر کرد. (این مهم است که به ذهن سپرده شود که برای خون‌آشام‌های فرهنگ عامه، نوشیدن خون نه ویژگی ثابت و نه ضروری است).

طبق گفته باربر، معمولاً و مشخصاً خون‌آشام اولین کسی بود که در یک بیماری همه‌گیری (مثل طاعون) مرد. ناآرامی، بی‌قراری یا فقدان آرامش منجر به ترک قبرش و پرسه‌زدن در شهر در طول شب می‌شود. این جنبه از داستان‌های خون‌آشام در خدمت توضیح دادن ذهن پیشاعلمی روستاییان است که شاهد سرایت همه‌گیری‌های وحشتناک بیماری و مرگ از طریق مجاورت و تماس بودند. به طور هم‌زمان، این داستان یک ارتباط روان‌شناختی نیز داشت: زن بیوه آن مرد نه‌تنها به‌احتمال بسیار توسط باکتری‌هایی که او (مرد) حمل می‌کرده آلوده شده است، بلکه احتمالاً بیشترین تأثیر را از نظر عاطفی به‌خاطر ازدست‌دادن او (مرد) می‌گیرد. اغلب زن گزارش می‌داد که توسط او (مرد) در طول شب، در رؤیا یا بیداری ملاقات شده است. این‌گونه دیدارهای شبانه که توسط بیوه‌زن‌ها و سایرین گزارش می‌شد به گمانه‌زنی‌های خون‌آشام‌گرایی دامن می‌زد.

³⁴ Pregenital

³⁵ Alimentary

³⁶ Revenant

³⁷ Object Loss

³⁸ Analyzand

³⁹ Transference Bereavement

چیزی که بعداً دنبال می‌شد نوعی بازجویی پزشکی قانونی بود. موارد ثبت شده‌ای وجود دارد که در آن افسران پزشکی دربار سلطنتی در این جلسات حضور داشتند (به باربر 1988 نگاه کنید). گروهی از روستاییان وحشت‌زده به سراغ قبری می‌رفتند که به آن به‌عنوان خون‌آشام یا از گور برخاسته مشکوک بودند و جسد را نبش قبر می‌کردند. دلیل خون‌آشام بودن جسد نبش قبر شده که همان نشانه مشخص بود، بیش از هر چیز بدن زوال نیافته و تغییر شکل نداده بود. این یافته‌ها از این واقعیت حمایت می‌کرد که چنین بدن تجزیه نشده‌ای که توسط خون‌آشام تصرف شده بود مستعد بی‌قراری، پرسه زنی در شب و کشیدن دیگر اشخاص به‌سوی مرگ در الحاق با خودش است. اگر جسد به‌طور سالم یافته می‌شد، رأی دادگاه این بود که آن شخص خون‌آشام شده است.

اهمیت رابطه غول - خون‌آشام

برای کامل‌تر شدن [بحث] روان‌شناختی، من اکنون مایلم بر اهمیت تکمیل‌کنندگی بنیادین ایده‌های (انگارش‌های) غول^{۴۰} و خون‌آشام تأکید کنم. من مایلم روشن کنم که به‌راستی تمایزگذاری بین این دو بدون اعمال خشونت نسبت به وحدت جسمانی‌شان ممکن نیست. از آنجا که من خون‌آشام را پیش‌تر تعریف کرده‌ام، اجازه دهید مختصری درباره ایده غول بگویم: یک شخص زنده بدن یک‌مرده را ملاقات کرده و خودش را از آن جسد تغذیه می‌کند (جونز 1971:99). به‌علاوه انگارش‌های غول معادل روان‌شناختی انگارش‌های مردارخواری^{۴۱} یا مردارخواهی^{۴۲} هستند.

برخی خون‌آشام‌های داستانی نیز وحدت سازماندهی روان‌شناختی غول - خون‌آشام را آشکار می‌کنند. برای مثال، در متن بدون عنوان ای. تی. ای. هافمن^{۴۳} که به «داستان یک خون‌آشام» مصطلح است شخصیت اصلی، اورلی^{۴۴}، کسی که خون می‌مکد، یک خون‌آشام در نظر گرفته می‌شود. همان‌طور که داستان پیش می‌رود، فعالیت‌های وحشتناک اورلی در پایان شامل یک صحنه از قبرستان می‌شود که او از گوشت جسد نبش قبر شده تغذیه می‌کند و در قسمت پایانی اپیزود او به شوهرش حمله می‌کند و او را گاز می‌گیرد. توماس کاملا^{۴۵} (1985) این داستان را از دیدگاه روانکاوی مورد مطالعه قرار داد. او نتیجه گرفت که عبارات «سندروم خون‌آشام - غول» و «آدم خواری غول گونه^{۴۶}» بهترین توصیف برای فعالیت‌های اورلی است.

در پایان، با بازگشت به مطالعه فرهنگ عامه جهت شرح رابطه نزدیک بین غول و خون‌آشام، ما باید ابتدا به یاد داشته باشیم که مکانیسم‌های روان‌شناختی فرافکنانه^{۴۷} به شکل آزادانه‌ای در ساخت تمام این انگارش‌ها شرکت می‌کنند. یکبار دیگر تأکید کنیم، مشاهده این امر آسان است که چگونه خون‌آشام، جسدی که از گور بلند شده تا از زنده‌ها (خون، و همچنین

⁴⁰ Ghoul

⁴¹ Necrophagic

⁴² Necrophilic

⁴³ E. T. A. Hoffmann

⁴⁴ Aurelie

⁴⁵ Thomas Kamela

⁴⁶ Ghoulish cannibalism

⁴⁷ Projective

گوشت، همان‌طور که خواهیم دید) تغذیه کند، فرافکنی ایده غول است، که فردی است زنده که گور افراد مرده را جهت تغذیه جسدشان ملاقات می‌کند. اکنون درون این بافت می‌توانیم این واقعیت به‌خوبی آشنا از خون‌آشام‌ها را وارد کنیم که آنها محدود به رفتارهای جستجوی غذا برای تغذیه از خون قربانیانشان نیستند، بلکه ممکن است گوشت آنها را بخورند و بدن آنها را متلاشی کنند. برای مثال الوود تریگ^{۴۸} در بحثش از خون‌آشام‌های کولی‌ها^{۴۹} این خلاصه را از فعالیت‌هایشان به دست می‌دهد:

غالباً در هنگام ظاهرشدن بر آنهایی که او دشمن خود می‌پندارد، ممکن است آنها را از طریق مکیدن خونشان بکشد، بخش‌هایی از بدنشان را بخورد، خشونت‌های دیگری نسبت به آنها انجام دهد، یا به‌سادگی باعث ایجاد چنان وحشتی در آنها شود که بمیرند (تریگ 1973:150، به نقل از باربر 1988:25).

در موردی مشابه، یاورسکی^{۵۰} (1898) در فرهنگ عامه گالیسیا^{۵۱} ثبت کرد که:

قدرت خون‌آشام حتی در زمان حیاتش بسیار زیاد و چندجانبه است. او می‌تواند آدم‌ها را بکشد و حتی آنها را زنده‌زنده بخورد؛ می‌تواند بیماری‌ها و همه‌گیری‌های مختلفی را به وجود آورد یا از بین ببرد (به نقل از باربر 1988:87).

نهایتاً به علت ارتباطش با شواهد بالینی ما، اجازه دهید گزارش باربر از دو فعالیت دیگر خون‌آشام‌ها را بیاوریم. اولاً او گزارش می‌دهد که «خون‌آشام‌های آلبانیایی روده‌ها را می‌خورند» (1988:89-90). ثانیاً او از گزارش هرترز^{۵۲} یاد می‌کند که:

خون‌آشام تنها به زنده‌ها حمله نمی‌کند. در عوض، او همان گونه که گوشت مرده خودش را می‌جود، لباس‌ها و گوشت اجساد همسایه را هم می‌خورد (به نقل از باربر 1988:95).

یک غول برخاسته از گور در تحلیل فروید از موش مرد

در یکی از شناخته‌شده‌ترین تاریخچه مراجعان فروید، گزارشی از یک انگارش خون‌آشام (یا خون‌آشام - غول) وجود دارد که کمتر به آن توجه شده است. این مراجع، موش مرد^{۵۳} است (فروید 1909، 1954). در یک موقعیت که در تحلیلش گزارش شده، موش مرد همچون غول از قبر پدرش دیدن کرد. در انجام این کار، او انگارشی (فرافکنی شده) در مورد تغذیه از جسد پدرش داشت. او وحشت‌زده شده بود وقتی که:

بیمار هنگام ملاقات از قبر پدرش، یک جانور بزرگ دید که در امتداد قبر سر می‌خورد و تصور کرد باید موش باشد ... او فرض کرد که آن جانور از قبر پدرش بیرون آمده و در حال تغذیه از جسد او بوده است (فروید 1909:215).

⁴⁸ Elwood Trigg

⁴⁹ Gypsies

⁵⁰ Jaworskij

⁵¹ Galician

⁵² Hertz

⁵³ Rat Man

موش مرد خودش را در اینجا (و جایی دیگر) با موش همانندسازی^{۵۴} کرده است. برای مثال:

او غالباً برای موجودان ضعیف [موش‌ها] تأسف می‌خورد. اما او خودش را هم زنده، کثیف و بدبختی کوچک می‌دانست ... او به‌درستی می‌گفت که «یک زندگی همچون زندگی خودش» در موش‌ها می‌یابد (216).

به‌علاوه، انگارش موردعلاقه این بیمار (204) همچون فرهنگ عامه خون‌آشام‌ها، این بود که پدر از گور برمی‌خیزد. فروید نوشته که:

اگرچه او هرگز فراموش نکرده بود که پدرش مرده، اما چشم‌انداز دیدن یک روح از این نوع در او وحشتی ایجاد نمی‌کرد؛ بالعکس، او شدیداً مایل به دیدن آن بود (فروید 175-174:1909).

جزئیات انگارش موش مرد در مورد پدرش به‌عنوان از گور برخاسته در فرایند یادداشت‌های فروید در دسترس است. در اینجا، بیش از بخش‌های منتشر شده در 1909، شواهدی از این امر است که چگونه موش مرد قویاً باور داشته که پدرش هنوز زنده است و او آرزومند ملاقات با وی در شب بوده است (فروید 303-302:1954).

این امر آشکارتر می‌شود وقتی که او مرتباً برای ملاقات پدرش بین نیمه‌شب تا صبح شرایطی را ترتیب می‌داد. فروید نوشته که در این ساعات:

او کارش را قطع می‌کرد و در ورودی واحد را باز می‌کرد، مثل این که پدرش بیرون آن ایستاده باشد ... او طوری رفتار می‌کرد که انگار انتظار دارد پدرش را در ساعتی که روح‌ها [از گور] خارج می‌شوند ملاقات کند (فروید 204:1909).

به شکلی گذشته‌نگر می‌توان دید که انگارش‌های موش مرد چگونه همچون یک انگارش خون‌آشام/غول سازمان یافته‌اند. اگرچه فروید نامی را که من اکنون پیشنهاد دادم را برای سازماندهی این انگارش نام نمی‌برد، اما به‌خوبی می‌داند که برای فهم این مراجع، [این انگارش] چقدر بااهمیت است. در واقع، در جلسه 23 دسامبر 1907، فروید به او گفت: «من این تلاش تو برای انکار^{۵۵} مرگ پدرت را ریشه کل روان نژندی^{۵۶} ات می‌دانم» (300:1954).

فروید همچنین فهمید که باور ناهشیار موش مرد در مورد سالم ماندن جسمانی پدرش در زیر زمین پس از مرگ (به‌عنوان یک افسانه خون‌آشام/برخاسته از گور) بخشی از سازمان انگارشی بیماری‌زای اوست. فروید بعد از شنیدن ماجرایی دیدار غول گونه بیمار از قبر پدرش، در یادداشت‌هایش آورده:

افکار او در ناخودآگاهش درباره زندگی بعد از مرگ همچون مصریان باستان شدیداً ماده‌گرایانه^{۵۷} است. توهم^{۵۸} او که دید زمین در مقابلش بالا می‌رود، انگار که موشی زیر آن است پس از صحبت‌های کاپیتان N (مردی که موش مرد تصور می‌کرد

⁵⁴ Identified

⁵⁵ Deny

⁵⁶ Neurosis

⁵⁷ Materialistic

⁵⁸ Illusion

ممکن است از طریق موش‌ها شکنجه‌اش کند) درباره موش‌ها رخ داد ... او هیچ شکی درباره ارتباط این دو نداشت (فروید 1954:297).

اگر من در اینجا به‌درستی فرایند یادداشت فروید را فهمیده باشم، این درواقع یک مشاهده جالب است. من معتقدم که او توهم موش مرد که را که زمین بلند شده است با انگارش ناخودآگاهش از حرکات دردناک و بی‌قرار پدر (در اثر شکنجه موش کاپیتان) در قبر زمینی‌اش، به‌طوری‌که حتی بعد از شش سال از به خاک سپرده شدن نپوسیده و تجزیه نشده، مرتبط می‌دانست. اگرچه، همچون بیمار من، فروید می‌دید که خود موش مرد از این سازماندهی ناخودآگاه انگارش آگاه نیست.

بالین وجود، می‌توانیم همچون فروید مشاهده کنیم که موش مرد باور داشت پدرش همچنان بعد از مرگ زنده^{۵۹} است؛ که زندگی پدر هم در زیر زمین، در قبرش ادامه داشت و هم در شب‌هنگام از آن بیرون می‌آید و به ملاقات عزیزانش می‌رود؛ که در هیچ مکانی او آرام نیست؛ که با وجود گذر زمان، بدنش نپوسیده است؛ و این که او [موش مرد] می‌تواند از جسد پدرش تغذیه کند.

جهت ایجاد یک نقطه ارجاعی راحت برای بحث بالینی ای که در ادامه می‌آید، من خلاصه‌ای از ویژگی‌های اساسی سازمان انگارشی خون‌آشام/غول را که از مطالعات فولکلور اروپایی به‌دست‌آمده در اینجا آورده‌ام. این شش نکته به نظر من اساسی‌اند:

- 1) خون‌آشام یک شخص مرده است (معمولاً اخیراً فوت شده)، اما او [درعین‌حال] نمرده است. او مرده متحرک^{۶۰} است، و این با فعالیت‌های مداوم و پیوسته‌اش و رابطه‌اش با زنده‌ها نشان داده می‌شود.
- 2) او از طریق دیگری محافظت می‌شود: جسمانی. او نمی‌پوسد و تجزیه نمی‌شود.
- 3) خون‌آشام موجودی بدبخت، غمگین، رانده شده، لعنت شده و تکفیر شده است، هرگز در آرامش و استراحت نیست.
- 4) خون‌آشام نسبت به گرسنگی‌اش در تعارض است و رفتار اجبارگونه نابودکردن دیگران – به‌ویژه عزیزانش – را به شیوه آدم‌خواری دارد.
- 5) خون‌آشام درحالی‌که خود را تغذیه می‌کند با دهانش [قربانیانش را] نابود می‌کند: خشک کردن^{۶۱}، گازگرفتن، بلعیدن، قطعه‌قطعه کردن و قورت دادن.
- 6) خون‌آشام آرزوی مرگ خودش و رسیدن به آرامش، صلح، آرام گرفتن و رستگاری را دارد.

افسانه و انگارش:

شرح یک روانکاوی

⁵⁹ Existence

⁶⁰ Undead

⁶¹ Draining Dry

از آنجایی که این مقاله به اهمیت بالقوه انگارش‌های خون‌آشام در کار روانکاوی بالینی با بیماران خاص مربوط می‌شود، می‌خواهم تأکید کنم که، مانند هر انگارشی، انگارش‌های خون‌آشام می‌تواند آگاهانه یا ناخودآگاه - یا هر دو باشند. در بیماری که روانکاوی او را گزیده خواهم کرد، این انگارش‌ها ناخودآگاه بود. او آگاهانه از تمایل خود برای نوشیدن خون یا بلعیدن گوشت آگاه نبود. در واقع، او در طول سالیان متمادی روانکاوی خود هرگز آگاهانه به تصویر خون‌آشام توجه نکرد. او این کلمه را فقط یک‌بار و سپس فقط در یک زمینه اتفاقی به کار برد. او آخرین کسی بود که برچسب "خون‌آشام" را برای جنبه‌ای از زندگی ذهنی خود به کار می‌برد. این تنها من بودم که به‌عنوان روانکاو او، فکر کردم بسیاری از مشغله‌های ذهنی شدید او را تحت ایده خون‌آشام قرار دهم. به این ترتیب او با برخی از بیمارانی که گاهی خود را خون‌آشام یا کنت دراکولا تصور می‌کنند، یا به تصویرهای خون‌آشام فکر می‌کنند یا رؤیای آنها را می‌بینند، به طور چشمگیری متفاوت بود.

همان‌طور که در مورد خون‌آشام فرهنگ عامه دیده شد، سازماندهی انگارشی روانکاونده [فرد تحت روانکاوی] خون‌آشام/غول من نیز تمایل داشت در محیط‌های سوگ حاد، به‌ویژه سوگ انتقالی (یعنی اندوه ناشی از ازدست‌دادن، واقعی یا خیالی روانکاو) برجسته شود. آنچه در پی می‌آید یک تصویر بالینی است که در آن گروهی از ایده‌های مربوط به تغذیه از خون، تعارض بیمار من را که در ارتباط با وقفه آخر هفته در روانکاوی پنج‌روز در هفته (و علاوه‌برآن، ناامیدی و نفرت او از اجبار به پرداخت هزینه جلسات و همچنین برای او یک وقفه بود، بیان می‌کند) ایجاد می‌شد را نشان می‌دهد.

همان‌طور که من برای روشن کردن آن تلاش کردم، سازماندهی انگارش خون‌آشام - در فرهنگ عامه و همان‌طور که اکنون در کار بالینی نشان خواهم داد - فقط تا حدی با ارتباط آشکار ناپیدارش با نوشیدن خون مشخص می‌شود. در واقع، من متقاعد شده‌ام که ایده نوشیدن خون نه مرکزی است و نه ضروری. در عوض، به نظر من سازماندهی انگارش خون‌آشام (یا خون‌آشام/غول) در بیماران در خدمت سازماندهی بسیاری از تعارضات و نگرانی‌هایی است که در رابطه با افراد دیگر که چند علیتی‌اند⁶² به وجود می‌آیند. تصویر آشکار ممکن است شامل ایده‌هایی از نوشیدن خون باشد یا نباشد، اما مطمئناً به ایده از گور برخاستن، فانتزی حفظ جسم از زوال و تجزیه پس از مرگ، و به برخی تصاویر به اصطلاح دهانی - سادیستی که روانکاوها می‌گویند معمولاً با اولین ماه‌های تجربه یک نوزاد مرتبط است اشاره خواهد کرد.

شرح مورد

بیمار زنی حدوداً چهل‌ساله بود که چندین سال در روانکاوی بود. اولین جلسه‌ای که گزیده می‌کنم در اولین دوشنبه ماه برگزار شد. بنابراین، به دنبال یک وقفه آخر هفته در روانکاوی و با ارائه صورت‌حساب من برای کار ماه قبل به او شروع شد.

پس از مدتی سکوت، او فقط یک کلمه گفت: "Bloodmeal". مکشی کرد، با صدای بلند قهقهه زد و دوباره گفت: غذای خون [Blood meal]. بار دوم او بر کلمه دوم، "غذا" تأکید کرد. من متحیر بودم، اما او فکری را که در آن لحظه به ذهنش خطور کرده بود را توضیح داد. او به یاد می‌آورد که در آخر هفته از یک فروشگاه باغ بازدید کرده بود و در آنجا

⁶² Over-determined

فهمیده بود که بوته‌های گل رز را می‌توان با غذای خون تغذیه کرد. اما ذهن او ناآرام مانده بود. او با خود فکر کرد که خون برای غذای خون را از کجا آورده‌اند؟

برای من، تداعی‌های او هنوز غیرقابل نفوذ بود. فکر می‌کردم چه حسی می‌توان از افکار او درباره یک وعده غذایی خون، آخر هفته، گل رز، منبع خون داشت. من از تجربه قبلی با او می‌دانستم که او به طور غیرعادی نسبت به هرگونه وقفه در برنامه روانکاوی ما حساس است. مهم نیست که چقدر از قبل در مورد اینها می‌دانست، او مرتباً آنها را ناگهانی و مخرب تجربه می‌کرد. در طول دوره غیبت، او آشفته و مضطرب می‌شد، ذهنش مشغول من می‌شد، اغلب احساس مالیخولیای عمیق می‌کرد، محروم می‌شد و طرد می‌شد، یکی از نامطلوب‌های زندگی من. او در بیشتر دوران کودکی خود با مادرش احساس مشابهی داشت.

همان‌طور که به گوش دادن ادامه دادم، او خواب همان شب را به یاد آورد. در آن شوهر سابق او به‌عنوان متخصص زنان ظاهر شد. [بیمار من] از او طلاق گرفت و دوباره ازدواج کرد، با این‌حال هرگز خود را کاملاً از اشتیاق مکرر برای پیوند دوباره با او رها نکرد. او دستش را بین پاهای او برد و "توده نفرت‌انگیزی از مواد قرمز و خون‌آلود" را برداشت. او آن را در دستش گرفت، همان‌طور که او مشاهده کرده بود که یک شراب‌دار^{۶۳} [کسی که مسئول شراب ریختن است] که بطری در دست گرفته بود تا شراب بریزد. هنوز متحیر بودم، بی‌صدا به خودم یادآوری کردم که می‌دانستم او معتقد است که من یک خیره شراب‌های خوب هستم، و فکر می‌کردم که آیا در تداعی‌های او شراب و خون برابر نیست. از این‌رو وقتی بعد با صدای بلند خندید تعجب نکردم زیرا در مورد خون مسیح فکر کرده بود.

سپس تکه‌ای از رؤیای دوم برای او تکرار شد که در آن شوهر سابقش صورت‌حساب درس‌های سوارکاری ماه قبل را به او داد. او عصبانی شد. او با قطع تداعی‌هایش، می‌خواست افکار من را بداند. من اینها را برای او فاش نکردم، بلکه تشویقش کردم که به حرف خودش ادامه دهد. باتوجه به تصویری از یک اژدها بر روی دیوار من، او به مارها فکر کرد و به‌خصوص به شیفتگی خود به منقبض‌کننده‌ها^{۶۴} فکر کرد.

با واضح‌تر بودن افکار خودم، تصمیم گرفتم برخی از آنها را با او در میان بگذارم که نتیجه شگفت‌انگیزی داشت. گفتم که فکر می‌کردم او در این آخر هفته در آرزوی من بود. علاوه بر این، فکر می‌کردم که او از دست من عصبانی است که برای خدماتم از او پول می‌گیرم. حدس می‌زدم که او این دو جریان فکری خود را در این ایده جمع کرده بود که می‌خواهد از خون من غذا درست کند. در این کار ساده او هم مرا نابود می‌کرد و هم از من تغذیه می‌کرد. او با من یکی می‌شد و مرا می‌کشت. با خودم فکر می‌کردم که - برای او، به طور ناخودآگاه - من منبع ناشناخته bloodmeal بودم. به او گفتم که از اینکه او که یک باغبان مشتاق است [و با این‌حال] منبع bloodmeal را نمی‌داند، تعجب کرده‌ام. من داوطلبانه گفتم که فکر می‌کردم در کشتارگاه‌ها جمع‌آوری می‌شود.

⁶³ Sommelier

⁶⁴ Constrictors

"اوه!" او باید می‌دانست، او فریاد زد. "اکنون می‌توانم به شما بگویم ایده من چه بوده است." او به من گفت که فکر می‌کرد "آنها" آن را با تخلیه اجساد انسان قبل از مومیایی کردن آنها به دست آورده‌اند.

افکار بیشتری در مورد نوشیدن و استفراغ خون، در مورد ماسایی^{۶۵} [قبیله‌ای در آفریقا]، یک اژدها و رنگ خون دنبال شد. در طول این جلسه تحلیلی و در طی تأملات بعدی من در مورد آن بود که من برای اولین بار احساس کردم که سازماندهی (ناخودآگاه) زیربنایی تداعی‌های او ممکن است شباهتی به افسانه خون‌آشام داشته باشد. اما در آن زمان من اطلاعات کمی در مورد خود افسانه داشتم. هر چه بیشتر در مورد افسانه‌های خون‌آشام فرهنگ عامه اروپایی تحقیق می‌کردم، بیشتر متوجه جنبه‌هایی از انگارش بیمارم می‌شدم — که در غیر این صورت ممکن بود به طور کامل از اهمیت آن غافل شوم.

همان‌طور که دانش روزافزون من از افسانه به گوش‌دادن بالینی من کمک می‌کرد، متوجه شدم که برخی از تداعی‌های ظاهراً اتفاقی یا تصادفی اصلاً چنین نیستند. در عوض، آنها برای درک بیشتر من از روان‌شناسی او محوری شدند. من اکنون به‌خصوص به موقعیت جدایی اشاره کردم؛ ارتباط آن با ایده‌های نوشیدن خون و خوردن گوشت (اژدهایان، مارها، انقباضات)؛ با ایده‌های حفظ بدن از پوسیدگی و تجزیه پس از مرگ (مومیایی کردن)؛ و با ایده‌های مرگ (جسد)، از گور برخاستن، و پیوند مجدد با فرد گمشده (روانکاو، شوهر سابق).

بدون شک درک بیشتر من از خون‌آشام فرهنگ عامه راهی برای درک بیشتر بیمارم نشان داده بود. تأیید بیشتر این واقعیت، ادامه کار من با این بیمار، با سایر بیماران، و گزارش‌های دیگر روانکاوان در مورد کارشان بود.

مثال دوم برخی از مضامین و تنش‌های اصلی افسانه‌های خون‌آشام را بیشتر نشان می‌دهد، زیرا اینها می‌توانند در کار بالینی ظاهر شوند. در اینجا نیز می‌توان مشاهده کرد که ارتباط بین سوگ حاد انتقالی و پدیده‌های انگارشی خون‌آشام/غول متعاقب آن می‌تواند فوری و قابل توجه باشد. فقط باید به گوش‌دادن به این موتیف‌ها عادت کرد:

در یک بعدازظهر دوشنبه، چهار سال پس از روانکاو، او دو خواب از یک شب آخر هفته را گزارش کرد. در اولی سگی روی سینه جسد اربابش نشسته بود. او که بیننده خواب بود، ناظر این صحنه بود و درحالی که تماشا می‌کرد با تعجب پرسید: "تا کی آنجا می‌نشیند؟ تا بدن پوسیده شود؟ درحالی که بدن پوسیده می‌شود؟ پس از پوسیدگی بدن؟"

روئای دوم ("فقط یک قطعه") در جنوب غربی اتفاق افتاد (اشاره به تعطیلات اخیر خودش). گروهی از مادران — آنها هندی^{۶۶} [یا سرخپوست] بودند — بچه‌های خود را زیر سنگ دفن می‌کردند و می‌رفتند. مدتی بعد مادران برگشتند و همه آنها نوزادان خود را به دست آوردند^{۶۷} به جز یکی که فراموش کرده بود فرزندش را کجا گذاشته است.

در مثال اول، سگ (بیمار و/یا روانکاو) و اربابش (روانکاو و/یا بیمار) با وجود مرگ یکی از آنها جدایی‌ناپذیرند. نگرانی‌های بیمار در مورد مسائل مربوط به پوسیدگی و تجزیه پس از مرگ به طور برجسته بیان می‌شود زیرا این موارد حاکی از خطر انفصال دائمی اتصال ابژه است. "قطعه" دوم به تشریح واکنش او به جدایی آخر هفته‌اش از روانکاو ادامه می‌دهد. این

⁶⁵ Massai

⁶⁶ Indian

⁶⁷ Recovered

تجربه کنونی در تجسم تجارب تکراری گذشته او از غفلت مادری⁶⁸ (یکی از مادران فراموش کرده بود فرزندش را کجا رها کرده بود) به تصویر کشیده شده است. نه تنها مادر و فرزند (مادران و فرزندان) در خواب به عنوان از گور برخاسته تعبیر می‌شوند، بلکه تصاویر خاصی که منعکس کننده ایده سالم بودن بدن پس از یک دوره دفن هستند نیز گنجانده شده‌اند.

تصویر نهایی بالینی زیر از یک جلسه درست چند روز قبل از اینکه من برای دومین بار روانکاوی را برای بیش از یک ماه برای رفتن به تعطیلات ترک کنم، ترسیم شده است. بیمار من به قدری تحت تأثیر واکنش‌هایش به رفتن قریب‌الوقوع من بود که برای هفته‌ها تنها اندکی می‌توانست در طول جلساتش در مورد چیزهای دیگری فکر کند و صحبت کند. او یک حالت تنش تقریباً غیرقابل تحملی را در نزدیکی رفتن من احساس کرد.

او خواب‌های زیر را از شب قبل گزارش کرد:

1) فقط تکه‌هایی از رؤیاها وجود داشت... من یک رؤیا داشتم در مورد یک تکه کاغذ که گوشه‌ای از آن گاز گرفته شده بود.

2) خواب دوم در حمام مادرش در خانه مادرش در روستا در دوران کودکی بیمار رخ داد. اتاق حمام او بود، اما سقف آن بسیار بلند بود، مثل قفس. در بالای قفس گروهی از حیوانات - یوزپلنگ‌ها - بودند. سازه‌ای وجود داشت، شبکه‌ای نزدیک بالای قفس که شبیه قفسه یخچال بود.

تداعی‌های خودجوش او در ابتدا مرتبط با تصویر قفسه یخچال در رؤیا بود. به یادش آمد که دیروز بعدازظهر شیر از یک کارتن به داخل قفسه نشت کرده، خراب (پوسیده) و لخته شده است. او بعداً در مورد یوزپلنگ‌ها و سپس به دو "کشتن" که در تعطیلات اخیر خود در بوت‌های آفریقا مشاهده کرده بود فکر کرد:

یک فیل در اثر افتادن از شکم پایش شکست. فیل‌ها پوست ضخیمی دارند که جایی برای شکارچیان وجود ندارد که «وارد» شوند تا شروع به خوردن آنها کنند (با خودم فکر کردم که همچون مادرش؛ و مانند من در رابطه با آرزوی او که برنامه تعطیلاتم را کنار بگذارم). این گوشت فیل فاسد شده بود، در پوست پوسیده شده بود، مرده بود، زیر آفتاب داغ افتاده بود.

ظاهراً تعدادی محیط‌بان آمده بودند و عاج‌های آن را برداشته بودند. این مکانی را برای شیرها فراهم کرد تا به گوشت برسند. شیرها تا آنجا که می‌توانستند سرش را می‌خوردند. بدترین آنها، کرکس‌ها بودند. آنها از طریق مقعد وارد شدند و از روده‌ها بالا رفتند، و دوباره از طریق مقعد بیرون آمدند، پوشیده از گند و دوباره به داخل رفتند.

او احساس کرد که به سختی می‌تواند به صحبت کردن در مورد آنچه دیده است ادامه دهد. بسیار منزجرکننده و منقلب کننده بود.

او به [ماجرای] یوزپلنگ‌ها بازگشت و "کشتن" دیگر را به یاد آورد:

یوزپلنگ مادری در حال آموزش شکار به پسرش بود و بچه غزال تامپسون را از گله‌اش جدا کرد و آن قدر تعقیبش کرد که در حالت خستگی روی زمین افتاد. او سپس "آهو" را به پسرش سپرد. می‌توانی ضربان قلب غزال را در قفسه سینه‌اش ببینی که یوزپلنگ جوان را تماشا می‌کرد درحالی‌که قادر به حرکت یا مقاومت نبود!

در نهایت، با وحشت به یاد آورد که یوزپلنگ را در حال خوردن گوشت غزال زنده تماشا کرده است. او گفت که احساس می‌کرد واقعاً نمی‌تواند یوزپلنگ را محکوم کند، زیرا یوزپلنگ باید بخورد. آنها در غیر این صورت نمی‌توانستند زنده بمانند. اما، او ابراز تأسف کرد: "چرا باید گوشت‌خواران وجود داشته باشند؟ (او خودش گیاهخوار بود). چرا فقط گیاهخواران وجود ندارند؟ این یک سیستم بد است! اما چه کسی را می‌توانم برای آن مقصر بدانم؟ خدا؟"

در اظهارنظر در مورد فوریت احساسات انتقالی او، به او گفتم که احساس می‌کنم چون می‌خواهم او را ترک کنم، اشتیاق خود را به سمت من تجربه می‌کند که گویی گرسنگی جسمی برای گوشت من است؛ که او گرسنگی‌اش را به یکباره حریصانه و ویرانگر، نفرت‌انگیز و زنده احساس کرد. فکر می‌کردم که در ذهن خودش او با کرکس‌ها، یوزپلنگ‌ها و شیرها همانندسازی کرده و اشتیهای شدیدش برای من را مذموم و وحشتناک می‌دید.

در این ساعت مسائل آشنای زوال و تجزیه به طرز شگفت‌انگیزی مشهود بود. شیر فاسد و لخته شده همان مجموعه‌ای از نگرانی‌ها را منعکس می‌کرد که تصویر مرده و فیل ضخیم پوست در حال تجزیه و همچنین تصویر "آهو" که در زمان زنده‌بودن خورده و بلعیده شده بود. همه این تصاویر، و همچنین تصویر تکه کاغذ مثله شده، به تجربیات قبلی او از محرومیت مادری و همچنین به تجربه او از رفتن قریب‌الوقوع من مربوط می‌شد. در اینجا بیمار خود را به‌عنوان یک خون‌آشام / غول تصور کرده است که من را به‌عنوان طعمه ("آهو") تعقیب می‌کند و به‌عنوان لاشه از من تغذیه می‌کند.

خلاصه شرح مورد

سه تصویر بالینی که در مورد آنها بحث کردم نمونه‌هایی از سازماندهی مداوم انگارش‌های بیمار من هستند. همان‌طور که جیکوب آرلو^{۶۹} در مورد چنین تفکر ناخودآگاهی مشاهده کرده است، "شخصیت‌ها و موقعیت‌ها متفاوت هستند، اما پی‌رنگ^{۷۰} ثابت می‌ماند." (1977:166).

"پی‌رنگ" بیمار من یک داستان خون‌آشام بوده است. داستان اصلی شامل دو شخصیت اصلی بود، که گاهی اوقات به‌جای یکدیگر خطوط یکدیگر را بیان می‌کردند. یکی زنده بود. دیگری مرده بود (یا رفته بود، مثل رفتن به تعطیلات). این داستانی از نیاز شدیدی بود که گاهی اوقات انگل وارانه یا مخرب شناخته می‌شد و عمدتاً به‌عنوان نیاز به تغذیه یا معاش به کار می‌رفت. خون‌آشام داستان خود را تکفیر شده، مطرود، ناامیدکننده، بدبخت، آشفته و خطرناک برای آن عزیزانی که او را طرد کرده بودند، تجربه می‌کرد. داستانی بود از مرگ، زوال و تکه‌تکه شدن بر آن عزیزان.

⁶⁹ Jacob Arlow

⁷⁰ Plot

بالین حال، مهم‌تر از همه، داستان از گور برخاستن - بازگشت مردگان، از گور - شخص عزیزی بود که از تجربه دفن و زوال آسیبی ندیده بود. به این ترتیب داستان جاودانگی نیز شد، داستانی که در آن ازدست‌دادن دائمی ممکن نبود.

بحث پایانی

یکی از اهداف این مقاله جلب توجه به سودمندی افسانه خون‌آشام اروپایی در درک بالینی سازماندهی‌های خاصی از انگارش و تعارضات درون روانی بوده است. این یک تمرین در زمینه "افسانه کاربردی" بود.

برخی از سازماندهی‌های انگارشی، که تاکنون توسط روانکاوان تنها به عنوان انگارش‌های آدم‌خواری، دهانی، دهانی - سادیستی، مرده‌خواهی، مرده خواری و تجزیه‌کننده طبقه‌بندی می‌شدند، به اعتقاد من، اکنون می‌توانند به عنوان جزئی از یک سازماندهی زیربنایی، سازمانی که ساختار آن دارای ویژگی‌های مشترک فراوانی با افسانه خون‌آشام اروپایی است، بهتر درک شود. من استدلال کرده‌ام که درک کامل‌تر از افسانه باید با تأثیر و پیامدهای تجربه ازدست‌دادن/بژه آغاز شود.

کاربرد برخی یافته‌های روانکاوانه برای درک بهتر افسانه هدف دوم این مقاله بوده است. روانکاوان از زمان فروید به ارتباط نزدیک بین تجارب ازدست‌دادن ابژه و انگارش‌های درون‌فکنی دهانی⁷¹ یا آدم‌خواری فرد ازدست‌رفته اطلاع داشتند. بالین حال، این مشاهدات به خوبی تثبیت شده هرگز به طور نظام‌مند برای درک ما از افسانه‌های خون‌آشام اعمال نشده است. روانکاوان در مورد خون‌آشام‌ها چیز زیادی نوشته‌اند، و زمانی که نوشته‌اند، برای پرداختن به ویژگی‌های دیگر بوده است. در گذشته تجربه حیاتی ازدست‌دادن ابژه تا حد زیادی نادیده گرفته شده است. افسانه خون‌آشام قبل از هر چیز شرح و بسط انگارش با محوریت یک‌مرده بود که اغلب به تازگی مرده است. به همین ترتیب، در موقعیت روانکاوی، مشاهده کردیم که یک سازماندهی انگارشی خون‌آشام ممکن است در ارتباط با تجربیاتی که واکنش‌هایی را نسبت به ازدست‌دادن، واقعی یا خیالی، ترسیده [ترس از رخ‌دادن آن] یا/نجام شده تلقی می‌کنند، برانگیخته شود.

در افسانه خون‌آشام فرد متوفی هنوز نرفته است. در واقع او واقعاً نمرده بود. او "مرده متحرک" بود، هنوز در این دنیا فعال بود، به‌ویژه در میان کسانی که او را بهتر می‌شناختند. به عنوان نشانه اصلی ادامه وجود او، همیشه این بود که بدن او (جسد) از فرایندهای طبیعی پوسیدگی و تجزیه حفظ شده بود. بنابراین، ویژگی‌های اصلی افسانه مربوط به (1) مرگ یک شخص، (2) ادامه حیات بعدی او به عنوان یک از گور برخاسته، (3) سالم ماندن جسمانی پس از مرگ او، و (4) فعالیت‌های متغیر او است که اغلب اوقات شامل آدم‌خواری، مرده خواری و خونخواری است.

در موقعیت بالینی خاصی که در مورد آن بحث کردم، تجربیات یک روانکاونده از سوگ حاد انتقالی به طور منظم باعث ظهور یک سازماندهی انگارشی خون‌آشام شد. در این انگارش‌های پدیدار شده، که شکل‌های سازش چند علیتی به عنوان کارکردهای چندگانه مورد تحلیل قرار می‌گیرند، نقش‌های سوژه و ابژه، روانکاو و بیمار، اغلب سیال و جابه‌جاشونده بودند.

⁷¹ Oral Incorporation

به کمک دانش خود در مورد فرهنگ عامه خون‌آشام، توانستم برخی از روابط چندگانه این انگارش‌ها را با ایده‌های بیمارم در مورد مرگ (هم خودش و هم من)، امکان برخاستن از گور، حفظ پس از مرگ از پوسیدگی و تجزیه، و ایده‌های همراه با آدم‌خواری، مرده‌خواری، و نوشیدن خون را برجسته کنم.

به شکل مکمل، با کمک یک درک عمیق روانکاوانه از بیمارم، توانستم به فرهنگ عامه بازگردم و محوریت تجربه عاطفی از دست دادن (غم، سوگواری، افسردگی، و غیره) را در خلق و بازآفرینی افسانه‌های خون‌آشام مشخص کنم.

منابع

- Anzieu, Didier. 1986. *Freud's Self Analysis*. New York: International Universities Press.
- Arlow, Jacob A. 1977. Affects and the psychoanalytic situation. *International Journal of Psychoanalysis* 58:157-170.
- Barber, Paul. 1988. *Vampires, Burial, and Death: Folklore and Reality*. New Haven: Yale University Press.
- Baumeyer, Frank. 1956. The Schreber Case. *International Journal of Psychoanalysis* 37:61-74.
- Bettleheim, Bruno. 1976. *I k e Uses of Enchantment*. New York: Alfred A. Knopf.
- Browning, Tod, director. 1931. *Dracula*. Carl Laemmle, producer; screenplay by Garret Fort, from the play by Hamilton Deane and John F. Balderston, based on the novel *Dracula* by Bram Stoker. Universal Studios.
- Coppola, Francis Ford, director. 1992. *Bram Stoker's "Dracula"*. 1 hour, 30 minutes. Columbia Pictures from American Zoetrope.
- Dundes, Alan. 1987. *Parsing Through Customs: Essays by a Freudian Folklorist*. Madison: University of Wisconsin Press.
- , ed. 1989. *Little Red Riding Hood: A Casebook*. Madison: University of Wisconsin Press.
- Enckell, Mikael. 1984. A Study in Scarlet: Film and Psychoanalysis **11**. *Scandinavian Psychoanalysis Review* 7(1):71-89.
- Ferraro, Susan. 1990. Anne Rice: Novels You Can Sink Your Teeth Into. *The New York Times Magazine*. 14 October, pp. 26-77.
- Freud, Sigmund. 1909. Notes Upon a Case of Obsessional Neurosis. In *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. 10, pp. 153-249.
- Freud, Sigmund. 1954. Addendum: Original Record of the Case. In *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. 10, pp. 253-318.
- Goya, Francisco de. (circa 1815-1820), "Las resultas [The Results]," desastre 72, in "Los desastres de la guerra [The Horrors of War]." "Las resultas" hangs in the Prado Museum in Madrid.

- Guillaud, Jacqueline and Maurice Guillaud. 1987. *Goya: The Phantasmal Vision*. Paris: Guillaud Editions.
- Hoffmann, E. T. A. 1979 [1821]. *Die Serapions-Bruder*, ed. Walter Muller Seidel. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.
- Jackel, Merle M. 1990. Personal communication.
- Jaworskij, Juljan. 1898. Siidrussische Vampyre. *Zeitschrijj des Vereins Jirr Volkskunde* 8:331-336.
- Jones, Ernest. 1971 [1931]. *On the Nightmare*. New York: Liveright.
- Kamla, Thomas A. 1985. E. T. A. Hoffmann's Vampirism Tale: Instinctual Perversion. *American Imago* 43:3, 235-253.
- . 1989. Personal communication.
- Lewin, Bertram D. 1961. *The Psychoanalysis of **Elation***. New York: The Psychoanalytic Quarterly, Inc.
- Masson, Jeffrey M., trans. and ed. 1985. *The Complete Letters of Sigmund Freud to Wilhelm Fliess*. Cambridge, Mass. and London: Belknap/Harvard.
- McCully, Robert S. 1964. Vampirism: Historical Perspective and Underlying Process in Relation to a Case of Auto-Vampirism. *Journal of Nervous and Mental Disease* 139:440-452.
- McNally, Raymond T. and Radu Florescu. 1972. *In Search of Dracula: A True History of Dracula and Vampire Legends*. New York: Graphics Society.
- Murnau, Friedrich Wilhelm, director. 1922. *Nosferatu oder eine Symphonie des Grauens*. Screenplay by Henrick Galeen. The film was released in 1929 in the United States as *Nosferatu, the Vampire*.
- Niederland, William G. 1984. *The Schreber Case: Psychoanalytic Projile of a Paranoid Personality*. Expanded edition. Hillsdale, New Jersey: Analytic Press.
- Rank, Otto. 1914. *Zhe Myth of the Birth of the Hero*. Translated by F. Robbins and S. E. Jelliffe. New York: The Journal of Nervous and Mental Disease Publishing Company.
- Rice, Anne. 1985. *Pie Vampire Lestat*. New York: Knopf.
- . 1988. *Queen of the Damned*. New York: Knopf.
- . 1991. *Interview with the Vampire*. New York: Ballantine.
- . 1992. *Tale of the Body Zkief*. New York: Knopf.
- Roheim, Geza. 1952. *Gates of the Dream*. New York: International Universities Press.
- Stoker, Bram. 1897. *Dracula*. Illustrated edition published in 1988, Charles Keeping, illustrator. New York: Bedric W Blaclue.
- Trigg, Elwood B. 1973. *Gypsie Dernons and Divinities: The Magic and Religion of the Gypsies*. Secaucus, N.J.: Citadel Press.
- Twitchell, James. 1980. The Vampire Myth. *American Imago* 37(1):83-92.

Vandenbergh, Richard Lowndes and James F. Kelly. 1964. Vampirism: A Review with New Observations. *Archives of General Psychiatry* 11543-547.

پایان

1401/6/6

علی نوروزی (مترجم)

www.alinowrouzi.com